

مقدمه:

یکی از مباحثی که در بسیاری از مسائل فلسفه رد پای آن قابل مشاهده است، مسأله ضرورت علی یا همان تلازم علت و معلول است.

در این مقاله ابتدا به بررسی معنای قاعده و اطراف آن خواهیم پرداخت و سپس به بررسی ادله اصلی قائلین و در مرحله بعد منکرین آن می‌پردازیم.

معنای قاعده:

اول اینکه در اینجا مراد از علت، علت تامه است. معنای علت نیز، امری است که «تمام آنچه برای ایجاد معلول نیاز است، در او موجود باشد». یکی از مشکلاتی که منشأ شده که بسیاری از فلاسفه این قاعده را بدیهی قلمداد کنند، معنایی است که از علت تامه در نظر دارند. برخی از آنها علت تامه را امری در نظر گرفته اند که در هنگام وجود آن، معلول بالضروره موجود باشد! بدیهی است که کسی که چنین تعریفی را برای علت برگزیند، از نظر منکر قاعده، خداوند و تمام فواعل مختار را از دایره علیت خارج دانسته است.

همچنین همانگونه که از لفظ تلازم فهمیده می‌شود، سخن از یک ارتباط دو طرفی است؛ یعنی ادعای قائلین به قاعده این است که از طرفی در هنگام وجود علت تامه، وجود معلول ضروری است و از طرفی در هنگام وجود معلول، وجود علت تامه ضروری است.

منکرین قاعده نیز دسته های مختلفی هستند. برخی منکر اصل علیت هستند. طبیعی است که در این نوشتار در صدد تبیین منظور این افراد نیستیم، زیرا صل بحث علیت موضوع جناب آقای کایوانی بود. برخی منکر ضرورت وجود معلول در هنگام وجود علت تامه در تمامی فواعل هستند. برخی نیز صرفاً در فواعل مختار منکر چنین مسأله‌ای هستند. چون در این نوشتار در انتها نظریه اخیر را اثبات می‌کنیم، در واقع ردی بر نظریات دیگر نیز محسوب می‌شود و لذا بیش از این تفصیلات به بررسی سائر اقوال نمی‌پردازیم خصوصاً که در این زمینه کتاب جبر فلسفی به تفصیل به این اقوال پرداخته است.

همچنین باید دانست مراد از «ضرورت» در «ضرورت وجود معلول هنگام وجود علت تامه» که محل اختلاف اصلی است، ضرورت بالغیر و نیز ضرورت بالقیاس است. یعنی قائلین به قاعده در برخی از مواضع، سخن از ضرورت بالغیر معلول دارند و در برخی از استدلالها سخن از ضرورت بالقیاس آن دارند. یعنی گاهی سخن بر سر این است که علت ابتدا معلول را واجب میکند و بعد معلول موجود میشود و گاه سخن بر سر این است که معلول نسبت به علت تامه ضرورت بالقیاس دارد.

پس قسمت اول در واقع همان ادله قاعده معروف «الشیء ما لم یجب لم یوجد» است.

ادله مثبتین قاعده

ابتدای ادله قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» یا همان ضرورت بالغیر معلول را مطرح و نقد میکنیم و سپس ادله ضرورت بالقیاس را مطرح میکنیم.

ادله ضرورت سابق^۱

الف. لزوم تسلسل ناشی از امکان وجود معلول

این استدلال را ابن سینا اقامه کرده و بیان منطقی اش بدین شرح است:

۱. وجود ممکن از غیر نشئت می‌گیرد و این غیر، همان علت اوست؛

۲. اگر هنگام تحقق علت، وجود معلول واجب نبوده، بلکه ممکن باشد، در این صورت معلول برای دریافت وجود، نیازمند وجودی دیگر غیر از علت مزبور خواهد بود؛ زیرا امکان، مناط احتیاج به علت است و با وجود علت قبلی، هنوز امکان باقی است؛

۳. با آمدن علت جدید و نقل کلام به آن، اگر معلول واجب شود، مطلوب ثابت است و اگر بازهم ممکن باشد، چون امکان مناط احتیاج به علت است، شیء ممکن برای موجود شدن نیازمند علتی دیگر خواهد بود؛

^۱ در این بخش از مقاله «تأملی در ادله ضرورت علی» نوشته استاد محمد حسین زاده از شاگردان جناب استاد فیاضی که تحت نظارت ایشان نوشته شده است، استفاده کرده ایم، هر چند که در لا به لای عبارت، نقدهای مخالفین نقدهای جناب استاد فیاضی را نیز گنجانده و مورد بررسی قرار داده ایم.

۴. مطرح شدن پرسش درباره علل جدید یا به تسلسل در علل می‌انجامد و یا به وجوب بالغیر برای معلول؛

۵. چون تسلسل در علل محال است، در نتیجه موجود شدن شیء ممکن به «وجوب بالغیر» ممکن می‌انجامد؛

نتیجه: پس شیء تا واجب نشود موجود نمی‌شود (ابن‌سینا، ۱۹۸۰، ص ۵۵-۵۶).

بر این استدلال، دو اشکال وارد است.

اشکال اول: مقدمه دوم استدلال نادرست است؛ زیرا علت تامه، علتی است که برای تحقق معلول کفایت می‌کند و وجود معلول متوقف بر چیز دیگری جز آن نیست. حال اگر در صورت تحقق علت تامه، وجود معلول ضروری نبوده، بلکه ممکن باشد، این امکان سبب نمی‌شود تا تحقق معلول نیازمند علتی دیگر باشد؛ چراکه همان علت اول توان برطرف کردن همه نیازهای معلول را دارد و با این حال وجود معلول ضروری نشده است. تمسک به علت دیگر برای موجود شدن معلول، در صورتی صحیح است که علت تامی که محقق شده، برای موجودیت آن معلول بسنده نباشد؛ درحالی‌که علت تامه برای موجودیت آن، کافی است. به عبارت دیگر، متمسک شدن به علت دیگر، ناشی از آن است که شخص استدلال‌کننده پیش از اقامه استدلال، این مطلب را پذیرفته که معلول برای موجود شدن باید ضروری شود و آن‌گاه برای حصول ضرورت به علتی دیگر متمسک شده است؛ درحالی‌که هنوز ضرورت سابق برای تحقق معلول ثابت نشده است.

لذا می‌توان گفت که این استدلال مبتلا به مغالطه مصادره به مطلوب است.

به عبارت سوم کسی که می‌گوید ضروری نبودن وجود و عدم، مناط احتیاج به علت است و شیء ممکن چون وجود و عدمش ضروری نیست به علت نیاز دارد، از قبل ضروری بودن معلول را برای موجود شدن آن مسلم پنداشته است؛ آن‌گاه از مناط احتیاج بودن «لا ضرورت»، برای اثبات ضرورت سابق استفاده می‌کند و این مصادره به مطلوب است.

حق آن است که شیء ممکن (چه ماهیت و چه وجود) از جهت ضروری نبودن وجود و عدم، نیازمند علت تامه نیست؛ بلکه از آن جهت محتاج علت تامه است که ذات او مقتضی وجود و عدم نیست و خود نمی‌تواند نیاز خود را برآورد، یا به عبارت دقیق‌تر ذاتش برای انتزاع عنوان موجودیت از آن کفایت نمی‌کند؛ چه آن علت تام و کافی که محتاج الیه معلول است، موجب ضرورت یافتن وجود معلول شود، و چه پس از تحقق آن علت، معلول به حالت امکان باقی باشد.

اشکال دوم: اشکال دوم این است که مقدمه پنجم استدلال نیز ممنوع است؛ زیرا تسلسلی که در این استدلال مورد نظر است، شرایط تسلسل محال را ندارد. توضیح مطلب این است که محال بودن تسلسل، مشروط به این است که اعضای سلسله وجود بالفعل داشته، بر یکدیگر مترتب بوده و اجتماع در وجود داشته باشند؛ درحالی‌که سلسله مزبور، فاقد شرط «ترتیب» است. هیچ‌یک از اعضای سلسله که برای معلول موردنظر علت‌اند، معلول علل دیگر واقع نمی‌شوند و به سبب همین نکته بر یکدیگر مترتب نیستند (نراقی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۹۵-۴۹۶).

ب. لزوم موجودیت ممکن بدون تخصص و تعین

این دلیل را نیز ابن‌سینا در فصل ششم از مقاله اول الهیات شفا (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۹) و فصل اول از مقاله چهارم همین کتاب (همان، ص ۱۶۵) بیان کرده است. بیان منطقی استدلال بدین شرح است:

۱. اگر ممکن به وسیله علت (و در مقایسه با آن) واجب نباشد، هنگام وجود علت (و در مقایسه با آن) ممکن خواهد بود؛

۲. و اگر ممکن هنگام وجود علت (و در مقایسه با آن) ممکن باشد، نسبت به هیچ‌یک از وجود و عدم، تعین و تخصصی نخواهد داشت؛

۳. موجود شدن ممکن بدون تخصص و تعین محال است؛

۴. بنابراین در صورتی که ممکن هنگام تحقق علت واجب نشود، برای موجود شدن به شیء‌سومی نیازمند خواهد بود تا به وسیله آن، ممکن نسبت به وجود، تعین و تخصص یابد.

۵. شیء جدیدی که ممکن به آن نیاز پیدا کرده، علت دیگری برای معلول خواهد بود و پرسش قبلی درباره‌اش تکرار می‌شود که آیا هنگام وجود این علت اخیر، وجود معلول ضرورت می‌یابد یا نه؟ در صورت تکرار پاسخ تا بی‌نهایت، پرسش هم تکرار می‌شود و تسلسل لازم می‌آید؛ درحالی‌که هنوز معلول تخصص و تعین نیافته است.

باید توجه داشت محذوری که در استدلال برای اثبات مدعا استفاده شده، محال بودن تسلسل نیست، بلکه موجود شدن معلول ممکن است که هنوز تعین و تخصص نیافته است.

بررسی

اگر مراد از لزوم تعیین و تخصص ممکن در مقدمه سوم استدلال، این باشد که ممکن باید نخست تعیین و تخصص یابد و آن‌گاه در مرتبه بعد موجود شود، چنین چیزی عین مدعاست و قرارگرفتن آن در مقدمات استدلال مغالطه مصادره به مطلوب است؛ و اگر مراد این باشد که ممکن موجود باید متعین و متخصص باشد، در این صورت مقدمه چهارم ممنوع است و ممکن برای موجود شدن احتیاج به شیء سوئی نخواهد داشت، بلکه همراه با وجود یافتن ممکن، تعیین و تخصص برایش حاصل آمده و با همان وجود از عدم متمایز می‌شود.

ج. لزوم خلف از طریق متساوی بودن علت تامه نسبت به وجود و عدم ممکن

این استدلال را می‌توان از عبارات ابن‌سینا در فصل اول از مقاله چهارم الهیات شفا با کمی تصرف و تغییر استفاده کرد (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶۵-۱۶۷). صورت منطقی استدلال چنین است:

۱. اگر با وجود علت تامه، وجود معلول ضروری نشود، نسبت علت تامه به وجود و عدم معلول، متساوی خواهد بود؛

۲. اگر نسبت علت تامه به وجود و عدم معلول متساوی باشد، علت بودن علت تامه برای معلول از علت نبودن آن اولی نخواهد بود؛

۳. اگر علت بودن علت تامه برای معلول اولی از علت نبودن آن نباشد، علت تامه، علت تامه نخواهد بود و این خلف است.

بررسی

تساوی نسبت علت تامه به وجود معلول و عدم آن، مستلزم این نیست که علت تامه، علت تامه نباشد؛ زیرا علت تامه مشتمل بر همه اموری است که وجود معلول متوقف بر آنهاست؛ به‌گونه‌ای که ممکن برای موجود شدن به چیزی غیر از آنها نیاز ندارد؛ اما اینکه پس از تحقق این علت، تحقق معلول ضروری باشد، کانون اختلاف و نزاع است و فیلسوفانی که منکر ضرورت علی هستند، ادعا می‌کنند با وجود علت تامه، به سبب اختیار و سلطنت ذاتی علت بر معلول، ممکن است معلول موجود نشود.

با توجه به نکته‌ای که در تعریف علت تامه بیان شد، در مقام بررسی این استدلال باید گفت: مقدمه دوم استدلال نادرست است؛ زیرا اگر نسبت علت تامه به وجود و عدم معلول مساوی باشد، عنوان «علت تامه» هم در صورت وجود معلول و هم در صورت عدم آن بر ذات علت، صادق است و در هر دو صورت، ذات علت، دربردارنده همه اموری است که وجود معلول متوقف بر آنهاست.

تساوی علت تامه نسبت به وجود و عدم، وقتی می‌تواند محذور خلف در علت تامه را به همراه داشته باشد که ما از قبل، قایل به ضرورت سابق بوده و قید وجوب سابق را در معنای علت تامه گنجانده باشیم. همین امر موجب شده تا افرادی همچون علامه طباطبائی قید ضرورت وجود معلول را در تعریف علت تامه بگنجانند. وی در تعریف علت تامه می‌نویسد: فلانها [أی: العلة] إما أن تشتمل علی جمیع ما يتوقف علیه وجود المعلول بحيث لا يبقى للمعلول معها إلا أن يوجد و هي العلة التامة... (طباطبائی، ۱۴۲۰ق، فصل دوماز مرحله هفتم، ص ۱۱۱).

همان‌گونه که در آغاز این مقاله بیان شد، ضرورت علی یک بحث مورد اختلاف است که پس از پذیرش اصل علیت مطرح می‌شود. بنابراین اخذ قید وجوب معلول (که مربوط به فرع مورد اختلاف اصل علیت است) در تعریف علت تامه، و سپس استفاده کردن از تعریف ارائه شده در بحث حاضر، جز مصادره به مطلوب نمی‌تواند باشد که متأسفانه از دید بسیاری از فیلسوفان پنهان مانده است.

د. لزوم تغییر حال ممکن با وجود علت تامه

صورت منطقی این استدلال که ابن‌سینا اقامه‌اش کرده، چنین است:

۱. هنگامی که علت تامه محقق شود، یا وجود ممکن ممتنع است، و یا ممکن به امکان عام‌است؛ زیرا ارتفاع نقیضین محال است؛

۲. لکن شق اول از تالی محال است؛ زیرا اگر پس از تحقق علت تامه، وجود ممکن ممتنع باشد، هیچ‌گاه ممکن به وسیله علت تامه خود موجود نمی‌شود و این به معنای عدم معلولیت آن شیء ممکن برای علت تامه خود است. بنابراین هنگام تحقق علت تامه، وجود ممکن، ممکن به امکان عام خواهد بود؛

۳. وقتی هنگام تحقق علت تامه وجود ممکن، ممکن به امکان عام باشد، در این صورت وجود آن ممکن، یا واجب [بالغیر] است یا نیست؛

۴. اگر وجود این ممکن واجب [بالغیر] باشد، در این صورت مطلوب ثابت است؛

۵. اما اگر واجب [بالغیر] نباشد، یا با وجود علت تامه حال ممکن نسبت به قبل از تحقق علت تامه تغییر کرده است و یا تغییر نکرده است؛

۶. لکن شق دوم تالی (عدم تغییر حال ممکن) محال است؛ زیرا مستلزم آن است که وجود و

عدم علت تام یکسان باشد و این خلف تام بودن علت است؛

۷. اما اگر حال ممکن پس از تحقق علت تام تغییر کرده باشد، یا تحقق ممکن واجب شده است و یا نه، بلکه هنوز ممکن بر حال امکان خود باقی است.

۸. شق دوم تالی محالی است؛ زیرا مستلزم آن است که پس از تحقق علت تام، حال ممکن فرقی نکرده باشد، درحالی که خلاف آن را فرض کرده بودیم؛

با بطلان شق دوم از تالی منفصله، شق اول آن برای مقدم ثابت می‌شود؛ یعنی می‌گوییم پس از تحقق علت تام، تحقق ممکن واجب [بالغیر] شده است (ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۵۴۸-۵۴۹).

بررسی

این استدلال تام نیست؛ زیرا اولاً به وسیله علت ناقصه نقض می‌شود. همین استدلال نسبت به علت ناقصه هم جاری است و می‌توان درباره علت ناقصه هم گفت اگر پس از تحقق علت ناقصه حال ممکن تغییر نکند و به حال امکان باقی بماند، وجود و عدم علت ناقصه فرقی ندارد، درحالی که هیچ فیلسوفی چنین ادعایی نکرده است؛

ثانیاً مقدمه هشتم استدلال ممنوع است؛ زیرا تغییر حال ممکن منحصر در واجب بالغیر شدن آن نیست بلکه این تغییر حالت می‌تواند برطرف شدن امتناع بالغیری باشد که قبل از تحقق علت تام، بر ممکن عارض شده بود.

هـ. لزوم خلف در تمامیت علت تامه

این دلیل را قطب‌الدین شیرازی در شرح حکمه‌الاشراق (شیرازی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۳۳۸) اقامه کرده و بیان منطقی آن بدین شرح است:

۱. هنگام وجود علت تامه، نسبت وجود ممکن به ماهیت، یا واجب است، یا ممتنع و یا ممکن؛

۲. اما ممتنع نیست؛ زیرا در این صورت خلف لازم می‌آید و علتی که آن را تام فرض کرده بودیم، دیگر تام نخواهد بود. همچنین اگر معلول با وجود علت تامه ممتنع باشد؛ هیچ‌گاه هیچ معلول و ممکنى موجود نخواهد شد؛

۳. همچنین هنگام وجود علت تامه، نسبت وجود به ماهیت، ممکن هم نخواهد بود؛ زیرا در این صورت جایز است با وجود علت تامه، معلول موجود نشود.

۴. جواز عدم معلول در صورت تحقق علت تامه به این معناست که وجود معلول، نیازمند چیز دیگری غیر از علت تامه است، درحالی که علت تامه مشتمل بر همه اموری است که وجود معلول متوقف بر آنهاست، و این خلف در تمامیت علت است.

بنابراین هنگام وجود علت تامه، وجود معلول ضروری خواهد بود.

بررسی

مقدمه چهارم استدلال ممنوع است؛ زیرا موجود نشدن معلول منحصر در این نیست که برای موجود شدن، به چیز دیگری علاوه بر علت تامه محتاج باشد، بلکه این احتمال نیز هست که موجود نشدن معلول مستند به سلطنت ذاتی فاعل باشد. در این صورت است که اگر معلول موجود شود، وجود آن مستند به وجود علت تامه و سلطنت آن است و اگر معلول موجود نشود، این عدم تحقق، مستند به سلطنت ذاتی علت تامه خواهد بود که این سلطنت نیز عین ذات فاعل است نه اینکه امر ضمیمه‌ای برای آن بوده باشد تا خارج از محدوده علت تامه قلمداد شود.

و. لزوم ترجیح بلا مرجح

اصل بحث لزوم ترجیح بلا مرجح موضوع برخی دیگر از دوستان بود ولی برای اینکه این مقاله از اصل بحث خالی نباشد، به طور اختصار مباحث را در این قسمت نیز بررسی می‌کنیم.

این دلیل را علامه حلی بیان کرده است (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۵۵). میراحمد علوی عاملی نیز از این برهان برای اثبات وجوب بالغیر و همچنین وجوب بالقیاس معلول نسبت به علت تامه استفاده کرده است (احمدی علوی، ۱۳۷۶، ص ۵۹۳). صورت منطقی استدلال چنین است:

۱. اگر معلول پس از تحقق علت تامه، واجب بالغیر نباشد، هم صدورش از علت تامه جایز است و هم عدم صدورش؛

۲. اگر هم صدور معلول از علت و هم عدم صدور آن جایز باشد، صدور معلول از علت،

ترجیح بدون مرجح خواهد بود؛

نتیجه: پس از تحقق علت تامه، وجود ممکن واجب بالغیر خواهد بود.

بررسی

بررسی صحت و سقم استدلال، مبتنی بر بررسی قاعده استحاله ترجیح بدون مرجح است که در استدلال به کار رفته و مورد قبول و انکار موافقان و مخالفان ضرورت علی واقع شده است. می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین ادله در محل بحث همین دلیل است و روشن شدن صحت و سقم این قاعده تا حد فراوانی تکلیف بحث را در وجوب سابق و بلکه دیگر اقسام ضرورت علی روشن می‌کند. موافقان ضرورت علی ترجیح بدون مرجح را به شدت انکار کرده و آن را مستلزم ترجیح بدون مرجح و در نتیجه انکار اصل علیت دانسته‌اند. در نقطه مقابل منکران ضرورت علی باید این مطلب را تبیین کنند که چگونه انکار ضرورت علی به انکار ترجیح بدون مرجح نمی‌انجامد. بنابراین لازم است که پیش از ورود به بررسی این استدلال، درباره قاعده ترجیح بدون مرجح بحث کنیم.

امتناع ترجیح بدون مرجح در صورتی تصدیق می‌شود که به قضیه ترجیح بدون مرجح ارجاع داده، و به صورت قیاس زیر بیان شود:

۱. ترجیح بدون مرجح مستلزم ترجیح بدون مرجح است؛

۲. لکن ترجیح بدون مرجح ممتنع است؛

بنابراین ترجیح بدون مرجح نیز ممتنع است.

حقیقت این است که بازگرداندن «ترجیح بدون مرجح» به «ترجیح بدون مرجح» آنچنان‌که در نگاه اولیه به نظر می‌رسد کاری سهل و بی‌مثونه نیست؛ زیرا قاعده «امتناع ترجیح بدون مرجح» دارای مصادیق و شئون پرشماری است که ارجاع برخی از آنها به «ترجیح بدون مرجح»، نه تنها بدیهی نیست بلکه اقامه استدلال بر آن با مشکل جدی روبه‌روست.

ترجیح بدون مرجح در معانی و شئون زیر به کار برده می‌شود:

۱. اینکه ممکن (که نسبت متساوی با وجود و عدم دارد) بدون علت تامه محقق شود. این معنا از ترجیح بدون مرجح، به واسطه اصل علیت که یک اصل بدیهی اولی است ابطال می‌شود. در این معنا، ترجیح بدون مرجح از مصادیق ترجیح بدون مرجح خواهد بود و امتناع آن همانند ترجیح بدون مرجح، مورد بحث و نزاع قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین امتناع این معنا از ترجیح بدون مرجح، یک قضیه فطری بدیهی و یقینی است؛

۲. اینکه ممکن به وسیله چیزی که نسبت ذاتی با آن ممکن ندارد (و نسبت ممکن به آن و غیر آن، نسبتی متساوی است) محقق شود. به عبارت دیگر، ترجیح بدون مرجح در این معنا عبارت است از تحقق شیء ممکن به دنبال چیزی که علت حقیقی آن نیست؛ مانند توهم قائلان به اتفاق درباره شخصی که هنگام کندن زمین برای رسیدن به آب، اتفاقاً به گنج می‌رسد (یعنی رسیدن به گنج از طریق به جز علت حقیقی آن). در این معنا نیز ترجیح بدون مرجح محال است؛ زیرا در حقیقت به معنای اول باز می‌گردد و از مصادیق ترجیح بدون مرجح خواهد بود. بازگشت این معنا از ترجیح بدون مرجح به ترجیح بدون مرجح نیز بدیهی و بی‌نیاز از عملیات فکری است؛

۳. اینکه ممکن بدون علت فاعلی محقق شود. این معنا ترجیح بدون مرجح، مستلزم تحقق معلول بدون علت تامه است؛ زیرا با انتفای علت فاعلی، علت تامه معلول نیز منتفی خواهد شد. ترجیح بدون مرجح در این معنا نیز مانند معنای اول و دوم محال بوده، و از مصادیق ترجیح بدون مرجح است. بازگشت این معنا به ترجیح بدون مرجح نیز بدیهی و بی‌نیاز از کسب و نظر است؛

۴. اینکه معلول بدون علت غایی ایجاد شود. مصداق مرجح در این معنا، علت غایی است. این معنا از ترجیح بدون مرجح، کانون نزاع قایلان به علت غایی و منکران آن واقع شده است. نقطه محوری نزاع، این مطلب است که آیا این معنا از ترجیح بدون مرجح (انکار علت غایی) به انکار علت فاعلی و در نتیجه به انکار اصل علیت و ترجیح بدون مرجح می‌انجامد یا خیر؟ بررسی درستی یا نادرستی استدلال‌هایی که بر امتناع این معنا از ترجیح بدون مرجح اقامه شده است، خارج از بحث این مقاله است و باید در مباحث علت غایی انجام شود؛

۵. اینکه فاعل مختار از میان جانب فعل یا ترک فعل واحد، یکی از دو طرف را ترجیح دهد و انتخاب کند، و یا اینکه از میان یکی از دو فعل ناسازگار، انجام یکی را برگزیند بدون اینکه انتخاب یکی از دو طرف مرجح غایی داشته باشد. این معنا اعم از معنای سابق است، زیرا ترجیح یک طرف توسط فاعل مختار اعم از این است که علت غایی داشته باشد یا خیر. در معنای فعلی نیز همانند معنای پیشین، نقطه محوری نزاع این است که آیا این معنا از ترجیح بدون مرجح مستلزم انکار علت فاعلی و به دنبال آن مستلزم انکار اصل علیت است یا خیر؟

۶. اینکه فاعل مختار برای انجام اصل فعل از علت غایی برخوردار است، لکن برای انتخاب و ترجیح یکی از مصادیق بر مصادیق دیگر ترجیحی وجود ندارد؛ مانند شخص گرسنه‌ای که در مقابل دو قرص نان قرار دارد و تنها غرض او تناول یکی از آن دو برای نجات از رنج گرسنگی است. چنین شخصی اگرچه در اصل فعل خوردن دارای مرجح غایی است، اختصاص یکی از دو قرص نان به عمل خوردن بدون مرجح خواهد بود. در این معنا نیز (همانند دو معنای پیشین) نقطه محوری نزاع این است که آیا این معنا از ترجیح بدون مرجح مستلزم انکار علت فاعلی و به دنبال آن مستلزم انکار اصل علت و ترجیح بدون مرجح است یا خیر؟

استدلال حکیم سبزواری

مآلهادی سبزواری بر امتناع این معنا از ترجیح بدون مرجح، استدلالی اقامه کرده که می‌توان آن را به صورت منطقی، چنین تقریر کرد:

۱. کسی که یکی از دو ظرف آب را (برای مثال) بدون علت غایی انتخاب می‌کند و آن آب را می‌نوشد در حقیقت دو کار انجام داده است: یکی نوشیدن آب و دیگری گزینش و ترجیح یکی از دو ظرف؛

۲. فاعل این گزینش و ترجیح نمی‌تواند خود اراده باشد؛ زیرا تعلق اراده به هر دو طرف ممکن است؛

۳. اگر اراده به وسیله مرجح دیگری غیر از اراده به فعل تعلق گرفته باشد، آن ترجیح دیگر هم فعلی از افعال است و برای موجود شدن به ترجیح دیگری نیاز خواهد داشت تا پاسخ‌گوی این پرسش باشد که چرا فاعل، ترجیح نوشیدن این ظرف آب را بر ترجیح نوشیدن ظرف آب دیگر ترجیح داد؟ تعدد و تکرار ترجیح‌ها و مطرح شدن پرسش مزبور درباره هریک از آنها، موجب تشکیل سلسله‌ای از ترجیح می‌شود که تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت؛

۴. اگر یکی از دو ترجیح بدون مرجح دیگر ترجیح داده شود، فعلی بدون فاعل و کاری بدون علت انجام شده است.

نتیجه: ترجیح بدون مرجح، به ترجیح بدون مرجح و انجام یک فعل بدون علت تام می‌انجامد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۳۴ و ۲۶۰).

بررسی استدلال حکیم سبزواری

مقدمه سوم استدلال ممنوع است؛ زیرا ترجیح یا همان تعلق اراده به مراد، به وسیله ترجیح و اراده‌ای دیگر موجود نمی‌شود تا به تکرار پرسش و لازم آمدن محذور تسلسل بینجامد؛ بلکه نفس با احاطه و سلطنتی که بر افعال جوانحی خود دارد، با قدرت فاعلیت و خلاقیت خود به نحو فاعل بالتجلی، موجب تحقق اراده در صحنه نفس می‌شود، بدون اینکه اراده به منزله فعل جوانحی نفس، مسبوق به اراده و ترجیح دیگر باشد. در این صورت است که سلسله پرسش از علت فاعلی برای ترجیح اراده یک طرف فعل بر اراده طرف دیگر، با فاعلیت بالتجلی نفس نسبت به اراده قطع می‌شود. بنابراین مرجح ترجیح یک طرف فعل بر طرف دیگر آن، فعلی از افعال فاعل نیست تا خود مرجحی دیگر طلب کند؛ بلکه نفس فاعل است که به نحو فاعل بالتجلی، اراده‌ای که متعلق به یکی از دو طرف فعل است ایجاد می‌کند بدون اینکه برای این ایجاد اراده نیاز به مرجح فاعلی دیگری داشته باشد.

ممکن است اشکال شود که نفس فاعل به خودی خود مرجح نیست؛ وقتی که فاعل مرید در برابر دو فعل جوانحی (اراده یک طرف فعل و اراده طرف دیگر فعل) قرار می‌گیرد که هر دو متساوی باشند و مرجحی برای ترجیح یکی از آنها موجود نباشد، فاعل بدون سبب هرگز نمی‌تواند یکی از دو اراده را بر دیگری ترجیح دهد. اگر سبب و عامل خارجی نباشد، هر امری که برای خلق اراده و تعلق آن به یکی از دو شیء مساوی مفروض باشد، در خلق اراده و تعلق آن به طرف دیگر هم حضور دارد و به این ترتیب راهی برای تحقق ربط و پیوند ضروری اراده به یکی از دو طرف باقی نمی‌ماند (همان، ص ۲۶۱؛ جوادی آملی، ۱۳۷۶، بخش چهارم از جلد دوم، ص ۲۹۰).

در پاسخ به این اشکال می‌گوییم اگر مستشکل به دنبال علت فاعلی خلق اراده و تعلق آن به یکی از دو طرف است، در این صورت پرسش با منتهی شدن به فاعلیت بالتجلی نفس قطع می‌شود و اگر مستشکل در پی مرجح غایی برای انتخاب یکی از دو طرف است، هنوز ضرورت وجود مرجح غایی اثبات نشده تا پاسخ به این پرسش لازم باشد. بنابراین مستشکل در حقیقت همان مدعای اولیه خود را به منزله اشکال بر مرجحیت اراده مطرح کرده است و این چیزی جز مصادره به مطلوب نیست.

این مطلب نشان می‌دهد که ملاصدرا و دیگر کسانی که معتقد به امتناع ترجیح بدون مرجح هستند، پیش از اقامه دلیل بر امتناع ترجیح بدون مرجح، قاعده ضرورت سابق را به منزله یک اصل مسلم و مبرهن در ذهن دارند و به همین سبب، مرجح بودن نفس را برای ایجاد اراده یکی از دو طرف فعل بسنده نمی‌دانند؛ چراکه به زعم آنها، رابطه نفس و این اراده، به حد ضرورت نرسیده است.

ساحت هفتم از ترجیح بدون مرجح

با فرض قبول و تمامیت امتناع ترجیح بدون مرجح در همه ساحت‌های پیشین، نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که تحقق شخص فعل نیازمند وجود مرجح فاعلی و غایی است؛ لکن این مطلب که پس از تحقق تمام عوامل و مرجحات فاعلی و غایی، تحقق فعل ضرورت می‌یابد و جانب تحقق فعل بر عدم تحقق آن ضرورتاً رجحان پیدا می‌کند، یا اینکه در عین حال که مرجحات فاعلی و غایی تحقق دارند، ممکن است شیء محقق نشود و همچنان معدوم باشد، از ساحت‌های پیشین قابل استفاده نیست.

اینجاست که ساحت جدیدی از ترجیح بدون مرجح در مقابل ما رخ می‌گشاید که موضوع بحث ما در مبحث ضرورت علی است. با فرض بدهت یا مستدل بودن امتناع ترجیح بدون مرجح در همه شش ساحت پیشین، این ساحت از ترجیح بدون مرجح اثبات نمی‌شود و برای اثبات امتناع آن باید استدلالی اقامه کرد که این ساحت از ترجیح بدون مرجح را به یکی از ساحت‌های پیشین که امتناعش اثبات شده بازگرداند. با توجه به این نکته لازم است به اصل بحث برگردیم و دلیل پنجمی را که بر ضرورت سابق اقامه شده بررسی کنیم.

حاصل استدلال این بود که اگر هم صدور معلول از علت تامه و هم عدم صدور آن جایز باشد، صدور معلول از علت تامه مستلزم امر محال یعنی ترجیح بدون مرجح خواهد بود. با توجه به مباحثی که درباره قاعده امتناع ترجیح بدون مرجح بیان شد، روشن می‌شود که استدلال یاد شده مصادره به مطلوب است و مدعای قائلان به ضرورت سابق را اثبات نمی‌کند.

توضیح مطلب این است که تحقق ممکن اگر هم صدورش از علت تامه جایز باشد و هم عدم صدورش، مستلزم ساحت هفتم ترجیح بدون مرجح است که جز ادله مخدوشی که بر ضرورت علی اقامه شده و آنها را نقد کردیم، دلیل دیگری بر امتناعش اقامه نشده است. بازگشت این ساحت جدید، به ترجیح بدون مرجح، همان بحثی است که با عنوان ضرورت علی، موضوع بحث ماست. بنابراین استفاده از آن به منزله استدلال بر مسئله، چیزی جز مصادره به مطلوب نخواهد بود.

ادله ضرورت بالقیاس

الف. دلیل اول

این دلیل را ابن سینا در فصل اول از مقاله چهارم الهیات شفا (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶۵) ارائه، و ملاصدرا آن را در حاشیه بر الهیات شفا (ملاصدرا، بی تا، ص ۱۵۶) تبیین کرده است. این استدلال را می‌توان بدین صورت بیان کرد:

۱. علت بودن ذات علت تامه و تأثیر آن در معلول یا به سبب ذات خودش (لذاته) است و یا مشروط به شرطی است که باید به ذات علت تامه، ضمیمه شود؛

۲. در صورت اول که علت بودن ذات علت تامه و تأثیر آن در معلول لذاته است، عنوان «علیت» از ذات علت تامه انتزاع می‌شود؛

۳. انتزاع عنوان علیت از ذات علت موجب می‌شود تا این عنوان از ذات علت انفکاک پذیر نباشد؛

۴. متضایف بودن عنوان «علیت» با عنوان «معلولیت» موجب می‌شود تا با صدق عنوان «علیت» بر ذات علت تامه، عنوان «معلولیت» نیز بر ذات معلول صادق باشد؛

۵. انفکاک پذیر نبودن عنوان «علیت» از ذات علت موجب می‌شود تا عنوان «معلولیت» و موضوع آن، که ذات معلول است، به صورت وجود دیگری به همراه علت موجود باشند. بنابراین تخلف معلول از ذات علت، ممکن نخواهد بود؛

۶. اما اگر علت بودن ذات علت تامه و تأثیر آن در معلول، به سبب ذات علت نباشد، در این صورت ذات علت برای علت بودن نیازمند انضمام شرط دیگری خواهد بود؛ درحالی که چنین چیزی خلف تام بودن علتی است که به منزله علت تامه فرض شده بود؛

۷. با بطلان شق دوم بر اثر لزوم خلف، شق اول که همان امتناع تخلف معلول از علت است، اثبات می‌شود (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶۵).

بررسی استدلال

اگر مراد از لذاته بودن علّیت برای ذات علت تامه، این است که ذات علت تامه برای وجودبخشی به معلول کفایت می‌کند و نیاز به ضمیمه کردن شیء دیگر ندارد، در این صورت مقدمه سوم ممنوع است؛ زیرا از آنجاکه علّیت از صفات فعل است و با ملاحظه فعل انتزاع می‌شود، انتزاع این صفت از ذات علت منوط به تحقق معلول است. حال اگر با تحقق علت تامه، تحقق معلول ضروری و غیرقابل انفکاک از علت باشد، انتزاع عنوان علّیت یا ثبوت وصف علّیت برای ذات علت هم ضروری و انفکاک ناپذیر است، و اگر با تحقق علت تامه و کفایت آن برای وجود معلول، معلول ضروری نباشد، انتزاع عنوان علّیت یا ثبوت وصف علّیت برای ذات علت هم ضروری و انفکاک ناپذیر نیست. ملاحظه می‌شود که در این صورت تمامیت استدلال کاملاً منوط به نظریه وجوب تحقق معلول است که کانون نزاع است و استفاده از این مقدمه برای اثبات مطلوب، استدلال را به مغالطه مصادره به مطلوب مبتلا می‌کند.

اما اگر مراد از لذاته بودن وصف علّیت برای ذات علت این است که وصف علّیت برای ذات علت بدون لحاظ غیر، ثابت است و عنوان علّیت از متن ذات علت بدون لحاظ هیچ شیء دیگری انتزاع می‌شود، در این صورت مقدمه اول استدلال ممنوع است؛ زیرا آنچه حقیقتاً باید در تالی این منفصله حقیقه قرار گیرد، این است که تأثیر علت در معلول لذاته نباشد؛ آن‌گاه این لذاته نبودن وصف علّیت، دو مصداق می‌تواند داشته باشد: یکی اینکه علت برای تأثیر در وجود معلول به چیزی نیاز داشته باشد، و دیگر اینکه برای تأثیر در معلول به چیز دیگری نیاز نداشته باشد و با این حال به سبب سلطنت ذاتی علت، وصف تأثیر و علّیت برای ذات علت ثابت نباشد؛ بلکه پس از تحقق معلول آن هم به منزله صفت فعل (نه صفت ذات) این وصف برای علت ثابت باشد. در این صورت منکران ضرورت علی می‌توانند شق دوم مقدمه اول را برگزینند و بگویند تأثیر علت در معلول،

لذاته نیست، لکن مقدمه ششم استدلال ممنوع است؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، لازمه لذاته نبودن وصف علّیت برای ذات علت تامه، این نیست که تأثیر علت تامه نیازمند ضمّ ضمیمه باشد. شخص استدلال‌کننده از آغاز ضرورت علّی و انفکاک‌ناپذیری معلول از علت را مفروض گرفته و سپس لذاته نبودن وصف علّیت را در احتیاج علت تامه به ضمیمه منحصر کرده است، و این طریقه استدلال چیزی جز مغالطه مصادره به مطلوب نیست.

ب. دلیل دوم

برهان دوم را علامه طباطبائی مطرح ساخته و بیان منطقی آن بدین صورت است:

۱. اگر در مقایسه با علت تامه، معلول واجب نباشد، عدم معلول با وجود علت تامه جایز خواهد بود؛

۲. اما تالی باطل است؛ زیرا اگر عدم معلول با وجود علت تامه جایز باشد، این فرض از دوحال خارج نخواهد بود: یا علت عدم معلول متحقق است و یا متحقق نیست؛

۳. اگر علت عدم معلول در حال وجود علت تامه متحقق باشد، جمع نقیضین لازم می‌آید؛ زیرا

۴. علت عدم معلول منحصر در «عدم علت تامه وجود» است؛

۵. اگر علت عدم معلول در حال وجود علت تامه متحقق نباشد، لازم می‌آید که معلول بدون علت جایز باشد؛

بنابراین اگر با تحقق علت تامه وجود معلول واجب بالغیر نباشد، یا اجتماع نقیضین لازم می‌آید و یا جواز معلول بدون علت؛

۶. اما هر دو قسم تالی محال است.

در نتیجه مقدم هم محال خواهد بود. بنابراین با تحقق علت تامه، وجود معلول واجب خواهد بود (طباطبائی، ۱۳۲۰ق، فصل سوم از مرحله هشتم، ص ۲۰۵).

بررسی استدلال

مقدمه چهارم استدلال ممنوع است؛ زیرا انحصار علت عدم در عدم علت تامه وجود مطلبی است که پس از اثبات ضرورت علّی می‌توان به آن معتقد شد؛ وگرنه فیلسوفان منکر ضرورت علّی به این مطلب اعتقاد دارند که علت تامه مختار با اختیاری که عین ذات اوست، هم می‌تواند فعل را ایجاد کند و هم می‌تواند آن را ایجاد نکند. بنابراین استدلال به وسیله این مقدمه (که از فروع ضرورت علّی و متأخر از آن است) برای اثبات ضرورت علّی، مغالطه مصادره به مطلوب است (همان، ج ۳، ص ۶۱۶).

ج. دلیل سوم

آیت‌الله مصباح ضرورت معلول را، از اعراض تحلیلی و ذاتی علت تامه می‌داند؛ به‌گونه‌ای که از تحلیل مفهوم علت تامه، می‌توان ضرورت وجود معلول را به دست آورد. تبیین منطقی استدلال چنین است:

۱. علت تامه، علتی است که برای تحقق معلول کفایت می‌کند و وجود معلول متوقف بر چیز دیگری جز آن نیست؛

۲. فرض اینکه معلول تحقق نیابد، به این معناست که وجودش نیازمند چیز دیگری است.

بنابراین فرض عدم تحقق معلول هنگام تحقق علت تامه، مستلزم خلف در تام بودن علت‌تامة است (مصباح، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۷).

بررسی استدلال

پیش‌تر این مطلب را به تفصیل بیان کردیم که علت تامه جامع همه اموری است که وجود معلول متوقف بر آنهاست؛ به‌گونه‌ای که ممکن برای موجود شدن به چیزی غیر از آنها نیاز ندارد. بسیار روشن است که قید ضرورت یافتن معلول در معنای علت تامه به منزله ذاتی باب ایساغوجی اخذ نشده است و استدلال‌کننده محترم نیز چنین ادعایی نکرده است؛ اما آیا می‌توان از تحلیل این تعریف، ضرورت تحقق معلول را به منزله یک عرضی لازم جدانشدنی که ذاتی باب برهان است به دست آورد؟ در این استدلال ادعا شده است که قید احتیاج نداشتن معلول به چیزی جز علت تامه، موجب می‌شود تا تحقق معلول پس از تحقق علت تامه ضروری باشد؛ چراکه در غیر این صورت معلول برای موجود شدن به چیزی غیر از علت تامه نیاز خواهد داشت.

با این حال این استنتاج صحیح نیست و مقدمه دوم استدلال ممنوع است؛ زیرا موجود نشدن معلول منحصر در این نیست که برای موجود شدن به چیز دیگری علاوه بر علت تامه محتاج است، بلکه جای این احتمال نیز هست که موجود نشدن معلول، مستند به سلطنت ذاتی فاعل باشد؛ در این صورت است که اگر معلول موجود شود، وجود آن مستند به وجود علت تامه و سلطنت آن است و اگر موجود نشود، عدم تحقق معلول مستند به سلطنت ذاتی علت تامه خواهد بود که این سلطنت، عین ذات علت

است؛ نه اینکه امر ضمیمه‌ای باشد تا در نتیجه خارج از محدوده علت تامه قلمداد شود. آری، اگر ما پیش از استدلال قایل به ضرورت یافتن معلول باشیم، در این صورت موجود نشدن معلول منحصر در تمام نبودن علت تامه خواهد بود؛ اما در این صورت استدلال گرفتار مغالطه مصادره به مطلوب خواهد شد.

اشکال: اختیار و اراده فاعل از مقدمات فعل اختیاری و از اجزای علت تامه است و بدون این خواستن، در حقیقت آنچه به منزله علت تامه فرض کرده‌ایم، علت تامه نخواهد بود.

پاسخ: اراده دارای معانی گوناگونی است و در بحث کنونی مراد از اختیار و اراده، اختیار و اراده ذاتی است که عین ذات فاعل خواهد بود، نه اراده‌ای که فعلی از افعال اوست. لذا این اختیار و اراده ذاتی که نوعی سلطنت فاعل بر فعل است، همیشه به همراه ذات فاعل وجود دارد و مدعای فیلسوف منکر ضرورت علی این است که پس از تحقق علت تامه، با وجود کافی بودن این علت برای تأمین همه نیازهای معلول، به سبب همین اختیار و اراده ذاتی، تحقق ممکن ضروری نبوده، بلکه ممکن خواهد بود.

ادله منکرین قاعده

دلیل اول: تأخر رتبی صفات شیء بر خود شیء

وجوب سابق وصف معلول در رتبه پیش از وجود اوست و چنین وجوبی معقول نیست، زیرا هر وصفی متأخر رتبی از موصوف خود است. صورت منطقی استدلال:

۱. وجوب بالغیر بر فرض تسالم، وصفی برای معلول است.

۲. هر وصفی در رتبه پس از موصوف خود است.

پس وجوب وصفی است که در رتبه پس از تحقق موصوف تحقق پیدا میکند.

و حال آنکه وجوب بالغیر ادعا شده، در رتبه پیش از معلول هستند و این خلف است و لذا نمی‌توان آن را بدین صورت پذیرفت. این دلیل تنها ردی بر ضرورت سابق است و تنها شامل ضرورت بالغیر می‌شود و ظاهراً تقریر متعارف از ضرورت بالقیاس به صورت ضرورت سابق نیست و لذا این دلیل نفی آن محسوب نمی‌شود.

دلیل دوم: جمع ضرورت وجود با قسیم خود

بیان منطقی استدلال به این صورت است که اگر قائل به ضرورت بالغیر معلول قبل از تحقق آن باشیم باید بگوییم که معلول قبل از تحقق اولاً ضروری الوجود است، زیرا معنای قاعده این است که معلول قبل از تحقق اول ضرورت پیدا می‌کند و بعد محقق می‌شود. اما از طرفی در این رتبه معلول هنوز ایجاد نشده است و لذا معدوم است و این عدم برای این معلول چه ضروری و چه امکانی باشد، با ضرورت وجود سازگار نیست، زیرا اینها قسیم یکدیگر هستند و تحقق دو قسم در یک معنا محال است.

پس فرض ما باطل است و ضرورت سابق معلول قبل از تحقق درست نیست.

دلیل سوم: انکار ضرورت علی از طریق تعلق اراده به صورت ذهنی

بیان منطقی استدلال بدین شرح است:

۱. برای تحقق فعلی از افعال اختیاری انسان، پس از فراهم شدن شرایط لازم، اراده او جزء اخیر علت تامه است؛

۲. اراده زاید بر ذات، به معنا که محکی صورت و مفهوم ذهنی شیء است، تعلق می‌گیرد نه به وجود خارجی آن؛ چراکه در این صورت لازم می‌آید تا اراده، پس از تحقق شیء به آن تعلق بگیرد، درحالی که چنین چیزی محال است.

۳. معنا که محکی صورت و مفهوم شیء است، هر قدر با عوارض و قیود متعدد همراه باشد، بر بیش از یک شخص انطباق پذیر خواهد بود؛

۴. این مطلب که متعلق اراده پس از تحقق علت تامه بر بیش از یک شخص انطباق پذیر است، نشان‌دهنده آن است که در افعال اختیاری انسان (که فعل با اراده زاید بر ذات محقق می‌شود)، پس از تحقق جزء اخیر علت تامه، ایجاد یک شخص معین ضروری نیست و ایجاد هر طرف نسبت به فاعل انسانی، ترجیح بدون مرجع است.

نتیجه: تعلق اراده به مراد بالذات که همان صورت ذهنی است، ملازم با انکار ضرورت سابق معلول است.

اشکال: اگرچه صورت ذهنی از این جهت که صورت ذهنی است، مفهومی کلی است، از جهت اتصال حسی با خارج، جزئی و متمتع‌الصدق بر کثیرین است و اراده به همین مفهوم حسی مرتبط با خارج تعلق می‌گیرد.

پاسخ: هنگام تعلق اراده به متعلق آن، هنوز متعلق اراده در خارج موجود نشده تا صورت ذهنی از طریق حس به آن متصل شود و به این اعتبار جزئی باشد. بنابراین متعلق اراده هنگام تعلق اراده به آن در هر حال کلی است و ترجیح بدون مرجع در هر حال لازم می‌آید. برای مثال هنگامی که یک لیوان در مقابل انسان قرار دارد، مفهوم «این لیوان» به سبب اتصال حس با لیوان خارجی جزئی است؛ لکن مفهوم «برداشتن این لیوان» که هنوز در خارج محقق نشده، مفهومی کلی است که می‌تواند مصادیق پرشماری داشته باشد.

دلیل چهارم: علم حضوری به اختیار به معنای قدرت بر فعل و ترک

اختیار معانی متعددی دارد. برخی از فلاسفه که اختیار به معنای «قدرت بر فعل و ترک» را انکار کرده‌اند، فرموده‌اند مراد از اینکه انسان مختار است، این است که انسان به کارش علم دارد و به آن راضی است! (تعلیقه بر نهاییه استاد مصباح، ص ۱۸) اما به نظر میرسد، این بحث خروج از معنای وجدانی و مسلم اختیار است. مگر جبریون این معنا را انکار میکردند؟! مگر مُجَبَّر می‌گفتند که ما به آب خوردن خود آگاه نیستیم و به آن رضایت نداریم! علم حضوری و وجدان ما حاکم بر این است که ما اختیار به معنای قدرت بر فعل و ترک را دارا هستیم. یعنی می‌یابیم که حتی در جایی که همه دواعی بیرونی و درونی بر فعل چیزی است، در همان لحظه «قادر هستیم بر اینکه آن فعل را ترک کنیم»، هر چند که این رفتار را عاقلانه ندانیم و به دلیل التزام به عقل آن را انجام ندهیم.

در مقام جمع بندی ادله باید بگوییم که اولاً این ادله ضرورت سابق بر وجود را مطلقاً در تمامی فواعل اعم از مختار و غیر مختار نفی می‌کنند. همچنین دلیل اخیر عدم ضرورت بالقیاس را در فواعل مختار ثابت می‌کند. اما در فواعل غیر مختار، می‌توان از تحلیل عدم اختیار در این فواعل به این حقیقت رسید که ضرورت علی در این فواعل، حاکم است به این صورت که معلول به نسبت به علت تامه خود ضرورت بالقیاس دارد به این صورت که وقتی علت تامه باشد به دلیل عدم اختیار، بالضرورة معلول از او صادر خواهد شد.

کسی که منکر ضرورت علی در چنین موردی باشد، باید اصل علیت را نیز منکر شود، زیرا از طرفی فاعل مختار نیست و موجب است و از طرفی قائل ادعا می‌کند که امکان دارد بدون هیچ علتی، معلول صادر نشود و این معنایش انکار اصل علیت است.

منابع

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۴ق، الشفاء - الإلهیات، تصحیح سعید زائد، قم، بی‌نا.

____، ۱۹۸۰، عیون الحکمة، مقدمه و تحقیق عبدالرحمن بدوی، چ دوم، بیروت، دارالقلم.

____، ۱۳۷۹، النجاة من الغرق فی بحر الضلالت، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۶، رَحِیقْ مَخْتوم (شرح حکمت متعالیه)، قم، اسراء.

حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۴۱۳ق، کشف‌المراد فی شرح تجرید‌الاعتقاد، تصحیح، مقدمه، تحقیق و تعلیقات حسن حسن‌زاده آملی، چ چهارم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

حسین‌زاده، محمد، فیاضی، غلامرضا، ۱۳۹۴، معرفت فلسفی، سال دوازدهم، شماره ۳، ص ۵۱-۷۲.

شیرازی، قطب‌الدین، ۱۴۳۰ق، شرح حکمة الاشراق، به انضمام تعلیقات صدرالمتألهین، تهران، حکمت.

صدرالمتألهین، ۱۹۸۰، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

____، بی‌تا، الحاشیة علی الهیات الشفاء، قم، بیدار.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۲۰ق، نهاية الحکمة، تحصحیح و تعلیق عباسعلی زارعی سبزواری، چ پانزدهم، قم، جامعه مدرسین.

____، ۱۴۲۰ق، بداية الحکمة، تحقیق و تعلیق عباسعلی زارعی سبزواری، چ هفدهم، قم، جامعه مدرسین.

علوی عاملی، میراحمد، ۱۳۷۶، شرح کتاب القبسات، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۸، آموزش فلسفه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

نراقی، محمد مهدی، ۱۳۸۰، شرح الهیات الشفاء، قم، کنگره بزرگداشت محققان نراقی.

سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین